

آقازاده‌ها در ماریج تاریخ



حسام آبنوس

دبیر قفسه کتاب

ما تاریخ نمی‌دانیم. این که ما تاریخ نمی‌دانیم شاید چیز خیلی بدی نباشد و البته شاید دانستن آن هم فضیلتی محسوب نشود، ولی خب باید بپذیریم که تاریخ نمی‌دانیم. بالاخره گفته‌اند آن قومی که تاریخش را نداند محکوم به تکرار کردن آن است. شاید با خودتان بگویید «ای آقا! حوصله داری‌ها، تاریخ نون و آب ما رو می‌ده؟» که خب من جوابی برای این پرسش ندارم، ولی گریزی هم نیست که دانستن تاریخ احتمال تکرار آن را بیشتر می‌کند. خواهی‌نخواهی باید قبول کنیم که تاریخ نمی‌دانیم. اصلا هرجا انسان ضربه خورده از این بوده که یک جایی در تاریخ همان اتفاق تکرار شده بوده و او بی‌خبر بوده و تاریخ را تکرار کرده است. شاید بگویید دوران این که می‌گویند تاریخ گرد است سرآمده و انسان به پیشرفت‌های فناورانه‌اش می‌تواند جلوی بسیاری از اتفاقات را بگیرد. بعید هم نیست. البته من معتقدم تاریخ فقط گرد نیست، بلکه نوعی «ماریج» است. یعنی نه تنها تکرار می‌شود، بلکه هر قدر جلوتر می‌رویم تناوب تکرار بیشتر و اتفاقات سریع‌تر تکرار می‌شوند.

حالا که معتقدم تاریخ ماریج است می‌خواهم بگویم بد نیست گاهی سرنوشت و خاطرات انسان‌های تاریخی را بخوانیم. اصلا نیت ندارم بگویم عبرت بگیریم، بلکه همین که بخوانیم احتمالا با خودش عبرت‌هایی به همراه خواهد داشت پس لازم نیست با نیت عبرت گرفتن وارد تاریخ شویم، چون به قدر کافی در تاریخ برای همگان عبرت نهفته است. بلکه می‌خواهم بگویم تاریخ بخوانیم تا بلکه بدانیم، بدانیم در گذشته چه اتفاقاتی افتاده و چه بلایی بر سر این مردم آمده و اگر بدانیم شاید نگذاریم تکرار شود.

در تقویم تاریخ، ۱۵ دی سالروز تولد مسعود میرزا ظل‌السلطان، یکی از فرزندان ناصرالدین شاه قاجار است که او را بزرگ‌ترین پسر به بلوغ رسیده ناصرالدین شاه نام برده‌اند. فردی که به‌عصبیت شهرت داشته و تخریب بناهای تاریخی اصفهان و از بین بردن حیات وحش از

جمله کارهایی است که از او در تاریخ به‌جا مانده است. ناصرالدین شاه که خود، او را به ولایت اصفهان منصوب کرده بود به قدری از او بیم داشت که شبانه از حکومت مناطق فارس، یزد، لرستان و کردستان عزلش کرد و فقط حکومت

اصفهان را برایش باقی گذاشت. این آقازاده قجری که خود را وارث تاج و تخت پدری‌دانست اما به‌خاطر این که از یکی از زنان صیغه‌ای شاه بود از این منصب باز ماند و مظفرالدین شاه (وفات یافته به تاریخ ۶ادی) به جای او بر تخت نشست، او علاقه بسیاری به داشتن ارتش مستقل داشت و برای همین فوجی در اصفهان تشکیل داده بود. خاطرات ظل‌السلطان در کتابی با همین عنوان که به «تاریخ سرگذشت مسعودی» نیز شهرت دارد به قلم خودش روایت شده که می‌تواند برای این که بیشتر تاریخ بدانیم تا مرتکب تکرار آن نشویم گزینه خوبی باشد. کتابی که هم ما را با تاریخ آشنا می‌کند هم اگر به نثر دوره قاجار علاقه دارید بی‌واسطه با آن مواجه می‌شوید. [

روایت‌های یک مادر کتاب‌باز

ندانسته‌های تاریخی



سمیه سادات حسینی

نویسنده

شاید چند بار تا به حال یک دوره تاریخ ادیان و اسلام برای دو طفلم روایت کرده‌ام. هر دوسه سال یک بار، به فراخور سن، درخواست «قصه پیامبرا و اماما» داشته‌اند و من طی دوره‌ای چندین شبه از داستان آدم تا خاتم برایشان روایت کرده‌ام. اما

هر دوره، به مقتضای سن، نحوه روایت فرق می‌کند. مثلا آخرین بار که دوسه سال پیش دخترک، مخاطب این روایت تاریخی بود، چیزی شبیه به این شنید: «خب می‌دونی بعضیا می‌گن پدر بزرگ پیامبر بت پرست بوده، اما اکثرا می‌گن نه. دین حنیف داشته. عده‌ای اعتقاد دارن که حضرت خدیجه از همسر قبلیش سه تا دختر داشته. عده‌ای هم می‌گن که نه. سه تا دختر از پیامبر داشته.

بعضی می‌گن پیامبر رو یک زن یهودی به شهادت رسونده، اما اکثرا می‌گن ایشان به مرگ طبیعی فوت کردن...» بر همین اساس، دخترک وقتی دیشب چیزی درباره شهادت حضرت زهرا(س) پرسید، می‌دانستم ذهنش آماده است: «بالاخره شهادت حضرت زهرا(س) چه موقعه؟ توی کلاسمون بعضیا می‌گن همین روزاست. بعضیا می‌گن چند وقت دیگه س...»

جواب دادم: «خب در کتاب‌های تاریخ هر دوش اومده. برای همین دقیقا نمی‌شه مطمئن بود کدومشه. بعضیا می‌گن همین روزا و بعضیا می‌گن چند وقت بعد...» «خب این بعضیا که می‌گی از کجا می‌زنن این حرفا رو؟ از کجای دونه؟ چرا این کتاب‌ها با هم فرق داره خب؟! مگه همه شونو درباره یک اتفاق ننوشتن؟!»

جواب دادم: «نوشتن کتاب تاریخی با نوشتن کتاب‌های دیگه فرق داره خب! اولش هی برای هم تعریف کردن. بعد از به مدت شروع کردن به نوشتن. بعد خب فاصله بوده. بعضیا به کمی‌ش یادشون رفته بوده. بعضیا اصلا بدجنسی کردن دروغ گفتن. به عده‌ای اصلا حرفای بقیه رو اشتباه یادداشت کردن. بعضی از اون کتاب اولی‌ها گم شده...»

اعصاب دخترک خرد شده بود. با حرص گفت: «خب یعنی نمی‌شه الان فهمید اصل اتفاقاتی که افتاده چه شکلی بوده؟»

گفتم: «ببین در طول تاریخ خود آدم‌ها تلاش کردن راه‌هایی پیدا کنن که بشه روایت دقیق‌تری از اتفاقات تاریخی پیدا کنن. مثلا اگه به ماجرا رو کسی تعریف کرده که

مشهور بوده به دروغ‌گویی بهش اعتماد نکنن. یا اگر افراد زیادی از قول همدیگه ماجرابی رو تعریف کردن، وسطش فاصله زمانی منطقی و طبیعی وجود داشته باشه و یهو خیلی فاصله نیفتاده باشه. این که به ماجرا رو عده خیلی زیادی تعریف کردن یا فقط به نفر، باعث می‌شه اون ماجرا معتبرتر باشه یا نه. هرچی هم علم پیشرفت کرده راه‌های جدیدتری برای این بررسی پیدا شده. مثلا این که عمر خود کتاب‌های قدیمی رو اندازه می‌گیرن تا دقیق مشخص بشه در چه تاریخی نوشته شدن...»

پسرک وارد بحث شد: «مامان یعنی الان تو خودت بعضی از ماجراهای تاریخی رو بیشتر از اونای دیگه قبول نداری؟ چرا فقط همونا رو براش نمی‌گی؟ چرا گیجش می‌کنی؟» راستش وقتی کودک خردسالی بودند، چنین کاری می‌کردم. یک خط داستانی را انتخاب می‌کردم و همان را طبق زمان وقوع تعریف می‌کردم و می‌رفتم جلو. اما الان...

پرسیدم: «خب این که من الان به روایتو بگم و ندونین که روایت‌های دیگه‌ای هم هست و بعدا جای دیگه بقیه روایتا رو بشنوین، چه حسی بهتون می‌ده؟» دخترک کمی فکر کرد و بعد شانه بالا انداخت: «احتمالا باور نمی‌کنم. فکر می‌کنم داره اشتباه می‌کنه.» گفتم: «دقیقا! می‌خوام فکر نکنی این روایات تاریخی به حقیقت محضه.»

«از حالا اینو بدون که عده زیادی هستن که ممکنه با روایت مورد علاقه ما موافق نباشن.»

دخترک باز هم کمی فکر کرد و بعد گفت: «پس این تاریخ شهادت حضرت زهرا(س) چی می‌شه؟» گفتم: «هیچی دیگه. درباره‌ش توی تاریخ اختلاف نظر وجود داره. حالا به چیز جالب تاریخی درباره حضرت زهرا(س) بگم؟»

گفت: «چی؟ به چیز قطعی که دیگه مطمئنیم اتفاق افتاده و کسی سرش اختلاف نظر نداره؟» گفتم: «تقریبا. درواقع به‌جور «ندونستن» یکی از قطعی‌ترین دانسته‌های ماست درباره حضرت زهرا(س).» دخترک دیگر واقعا گیج شده بود. حتی پسرک هم کنجکاو شده بود.

ادامه دادم: «اون نکته تاریخی اینه که تقریبا همه موافقن که تاریخ نمی‌دونه مکان قبر حضرت زهرا(س) کجاست. همیشه تاریخ دانسته‌ها رو ثبت نمی‌کنه. گاهی ثبت ندانسته‌ها ارزش بیشتری داره. این به واقعیت تاریخیه که حضرت علی(ع) و فرزندانش، نمی‌خواستن مکان دقیق این قبر مشخص باشه و تاریخ این رو ثبت کرده: ندانستن!» [

